

(من الواح عمّه) یا عمّتی الحنونه قدری

در ریاض...

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



لوح عمّه (۲) - اثر حضرت عبدالبهاء - بر اساس مکاتیب

حضرت عبدالبهاء، جلد ۲

یا عمّتی الحنونه قدری در ریاض اسرار الهی سیر نما و در حیاض فیض نامتناهی خوض فرما چشم بینا باید و گوش شنوا شاید تأیید ملکوت ابهی واجب و تلقین ملاً اعلی لازم ملاحظه فرمائید که حجاب رقیقی بصر را از مشاهده منظر اکبر منع نماید و پنبه خفیفی سمع را از نغمات جانپور محروم کند صداعی عقل را از ادراک معانی کلّیه باز دارد و فقاعی هوش را از احساس آثار جلیله غافل کند رطوبتی در دماغ مذکوم را از طیب مسموم محروم نماید و قطره از سمّ نقیع مسموم را معدوم کند پس ملاحظه فرما که آفتاب عالم انسانی را نقاب بسیار و جمال حقیقت را حجابات بیشمار حتی حجاب نور نقاب جمال ظهور گردد چه که ضعیف البصر را نور آفتاب جهان تاب اعظم نقابست و شعاع ساطع لامع اکبر حجاب "محبّة خلع العذار نقابها" چنانچه ملاحظه میفرمائی که انوار شمس حقیقت شرق و غرب را احاطه نموده و صیت بزرگواریش گوشزد اهل خاور و باختر گشته در جمیع مجالس و محافل عالم ذکر اسم اعظم شمع انجمن است و کمالات و عظمتش چون آفتاب روشن با وجود این اکثر اهل ایران هنوز در خواب غفلت بیپایان مستغرق با وجود آنکه مشرق این نیر تابان خطّه ایران بود و مطلع این بدر منیر اقلیم طهران "فيا حسرة على الغافلین من هذا الفضل العظیم" اغیار هوشیار گشتند و یاران بخواب تغافل گرفتار باید اهل آن اقلیم با قلب سلیم و خلق عظیم در فرح مبین مبعوث شوند و سکان آن سامان



ORIGINAL

با کمال روح و ریحان و سرور و حور بی پایان در جهان یزدان محشور گردند و کف زنان و پای کوبان نعره یا بشری بفلک اثر رسانند که الحمد لله از منبت سدره مبارکه‌اند و از مغرس دوحه رحمانیه از مطلع بدر منیرند و از مشرق نیر فلک اثر ولی صد هزار حسرت که از این موهبت یخبرند و در زاویه غفلت مستقر اگر چه این از سنن الهیه است "وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِهِ تَبْدِيلًا" اهل بطحا سراج محمدی را در صدد اطفای بودند و معالم احمدی را در تهیه امحا اهل جلیل که هم وطن حضرت روح بودند بر سد باب فتوح برخاستند اگر نفعات روح بخش روح را از مرور بر بقعه مبارکه منع نمودند ولی در شرق و غرب منتشر شد و اگر راحه طیبه گلستان الهی را از عبوق در وادی طوی باز داشتند ولی در شمال و جنوب دنیا متضوع گشت سبحان الله این چه سری بود و این چه حکمتی بود که بیگانگان آشنا شدند و آشنایان بیگانه سید قرشی محروم ماند و بلال حبشی محرم گشت قسم بجمال قدم که عنقریب سلاله اهل ایران طیش آباء را فراموش کنند و از فرط عیش در جوش و خروش آیند که باین نسبت مشرفند و باین منقبت مبجل مستغرق بحر عنایتند و ملحوظ بنظر عاطفت

باری ای عمه مهربان خفتگانرا بیدار کن و بیهوشان را هوشیار یخردان را بعقل و دانش دلالت نما و افسردگان را بشعله محبت الله و نور معرفت الله یعنی این جام موهبت را اول خود از دست ساقی عنایت بنوش و بنوشان و این شهید هدایت را از معدن حلاوت بچش و بچشان چون جمال رحمن را مدت بجن طهران و زندان و اغلال گران منتی شد و یاران بشرف مشول فائز شدند چه عنایت و الطاف در حق آن عمه مهربان مبذول فرمودند در ایام عراق و چه در سائر بلاد و چه در این بجن اعظم تا اواخر ایام صعود چون جمال قدم ذکر آن عمه را میفرمودند آثار عنایت از چهره مبارک ظاهر میشد آن الطاف را فراموش مکن و آن نغمه الهی را از گوش هوش برون مفرما الحمد لله این موج بحر عنایت را مشاهده نمودی و آن تبسمهای جانافزا را دیدی و آن بیان را شنیدی و آن شهید حیات چشیدی بگو چگونه دل بریدی

ای عمه مهربان از انصاف مگذر آن عنایت را بروایتی تبدیل منما و آن موهبت را بحکایتی از دست مده آن ماء معین را بغساق و حمیم مبادله مفرما و آن عذب شراب را بوهم سراب مقایسه مکن آن بدر منیر را بشی حقیر موازنه منما آفتاب حقیقت بظنون نفوس خفّاش طبیعت مستور نماند و لعاب عنکبوت اوهام بر روی تابان جمال رحمن پرده نکشاند رایت یزدانست که مرتفع در قطب جهانست آیت سبحان است که مشرق از افق امکان است بحر اعظم است که موجش رو باوج است و جیوش عمرم است که از ملکوت ابری در هجوم دمبدم است و بنفحات قدس محی رمم لشکر نجات است که صف

شکن جیش ظلهاست نسائم حدائق توحید است که روح بخش اهل تجرید است و شمیم عنبرین ریاض یقین است که نافه مشکین غزالان علین است

باری ای عمه مهربان بغافلان بفرما که انصاف بدهید آیا از اول ابداع تا بحال چنین ظهور پر نوری باین عظمت کبری و جلالت عظمی ظاهر گشته تا شبهه عارض شود و باعث تردد گردد ملاحظه کنید که سائر ظهورات هر يك با قومی یا قبيله مقاومت نمودند یا خود مجادله و محاربه کردند چنانچه حضرت خلیل با نمروود مردود و قوم عنود در افتاد و حضرت کلیم هدف سهام فرعون لئیم گشت و حضرت روح در دام عناد یهود بخود افتاد و حضرت نحر رسل مبتلا بقبيله از قطاع سبل گردید و حضرت اعلی روحی له الفداء در تحت مخالب سباع شیعه مبتلا گشت اما جمال قدم و اسم اعظم روحی لثریته الفداء فرداً و حیدراً واضحاً مشهوداً من دون ناصر و معین بنفس مبارك مقابله با جمیع دول و ملل فرمود و مقاومت با من فی الارض کرد چون شمع روشن بود و چون شمس ساطع بر هر انجمن همیشه پرده بر انداخت و علم بر افراخت و سینه مبارك را هدف سهام احزاب بساخت نه پرده نشین شد و نه کشکول بدوش و حیران و سرگردان و فراری در هر سرزمین دمی نیاسود و شی در بستر راحت و بالین امنیت نیارمید هیچ صبحی آسایش جان نیافت و هیچ شامی راحت وجدان ندید در زیر زنجیر ندا نمود و در تحت سلاسل و اغلال فریاد بر آورد از بدو امر تا یوم صعود در دست اقوام عنود مبتلا بود در طهران چون از بند و زندان رها یافت و از وطن مألوف رخ بتافت و بحکم محکم اخراج بلد شد در عراق عرب شهره آفاق شرق و غرب گشت و با جمیع ملل در مشقت و تعب افتاد در را بگشود و صلای عام داد جمیع فضلا و علمای ملل هجوم آوردند و باعتراض و جدال برخاستند و شبهات القا نمودند هر يك جواب صریح شنیدند و برهان قاطع دیدند و حجج بالغ شنیدند و از هر علمی سؤال نمودند و مسائل غامضه و مطالب معضله سؤال کردند و جواب شافی کافی استماع نمودند بقسمیکه کل اذعان نمودند و اقرار بعلم بیپایان کردند نفسی بساحت اقدس حاضر نشد مگر آنکه قانع شد و عالی سؤالی نکرد مگر آنکه اقرار و اعتراف ببزرگواری نمود با وجود اینکه وحید و فرید بود و ناصر و معینش معدودی ضعیف زلزله در ارکان عراق انداخت و اهل نفاق را همیشه خائف و هراسان داشت سطوتش چنان در عروق و اعصاب نفوذ نموده بود که نفسی در کربلا و نجف در نیمه شب جرئت مذمت نمینمود و جسارت بر شاعت نمیکرد تا آنکه کل طوائف و ملل متفق شدند و پای دول در میان آمد از عراق بمدینه کبیره هجرت شد و وضع و حرکت و استغناء و وقار و بزرگواری جمال قدم بشهادت صدر اعظم البتّه بسمع شما رسیده سبحان الله با وجود آنکه میرزا حسین خان آنوقت سفیر دربار عثمانی بود و بکمال جهد و جد سعی در وقوع این هجرت بود با وجود این بوجود مبارك و حسن حرکت و روش و سلوک جمال قدم چه در عراق و چه در آستانه و چه در این سخن اعظم پیش آشنا و بیگانه افتخار مینمود عظمت امر را

ملاحظه فرما که بچه قسم است "الفضل ما شهدت به الاعداء" باری بعد از مدینه کبیره بلغار و صقلاب جمال قدم را ارسال نمودند تا این نداء بکلی منقطع گردد و این انوار منتشره از مطلع آفاق بکلی مفقود و پنهان شود اما آن جوهر وجود در محلّ منفی بقدرتی عظمی و قوتی کبری ظاهر شد که خوف و هراس قلوب اهل آن سامان را مستولی شد که مبادا این شعله در آن خطّه جهان افروز گردد و این نار موقده الهیه عالم سوزد. در شور بین سفیر و صدر کبیر کار بر آن قرار گرفت که جمال قدم را در سجن اعظم قرار و مکان دهند و در گوشه نسیان اندازند چون آن آفتاب افق رحمن از مطلع زندان اشراق نمود انوار عظمتش باآفاق رسید و توقیعات ملوک نزول یافت و خطابات شدید بناپلیون و رئیس مشهور وصول پذیرفت باری عظمت امر بقسمی در سجن اعظم ظاهر شد که هر کس حاضر میشد گمان سلطنت مینمود در ساحت اقدسش جمیع اعناق خاضع بود و کلّ رقاب ذلیل جمیع طوائف و ملل بخضوع تامّ قائم و کلّ قبائل و امم بزرگواری و عظمت و علوّ منزلت و سموّ مرتبت جمال قدم قائل و معترف نهایت اینکه چنانکه باید و شاید عارف نه

ای عمّه مهربان امکان از نسیم جان بخش خوی برادر بزرگواریت در اهتزاز و آئینه جهان نمای جهان از پرتو رویش روشن و ممتاز صیت بزرگواریش طنین در سپهر برین انداخته و آوازه دلبریش در جهان علّین افتاده آیا انصاف است که ورقه از سدره مبارکهاش مهجور ماند و ثمره از شجره طیّبهاش محروم گردد لا والله آن عمّه محترمه باید سرحلقه و رقات مقدّسه باشد و شمع افروخته در انجمن مخدّرات منجذبه در کتاب علّین آیه مبین باشد و در دفتر موقنات عنوان عظیم قسم باسم اعظم که در نهایت حسرت این کلمات تحریر و این عبارات تقریر یافت

ای عمّه مهربان این آواره صحرای محبّت الله نظر بحبّت مخصوص که از بدو طفولیت بان عمّه مهربان داشت بتحریر این کلمات پرداخت و بنگارش این عبارات متصدّی گشت من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم آیا بخاطر داری که در کودکی و طفولیت چه دلبستگی بشما داشتم و الآن نیز بحقّ تربت مبارکه و مطاف ملأ اعلی کمال محبّت را دارم و از اینجهت حسرت و افسوس میخورم

ای عمّه حنون تا وقت باقی است فرصت را غنیمت دار و یوسف مصر الهی را بثن بخش دراهم معدوده مفروش "صحبت یوسف به از دراهم معدود" دراهم معدود در این مقام نفوسی هستند که سبب احتجاب گردند و علّت نقاب آن روی چون آفتاب اگر اندک ملاحظه شود مقامات و شئون هر نفوسی از روش و سلوک واضح و مشهود گردد

ای عمّه طیّبه تو میدانی که این عبد لسان طعن ندارد و تا بحال نسبت بنفسی کلمه نقصی از لسان نراند و لکن چند کلمه مجبوراً بیان حقیقت است نه طعن و وهن در حرکات و سکات و مراتب درجات و صعود و هبوط نفوس ملاحظه نمائید و در روش و سلوک دقت نمائید حقیقت هر نفسی آشکار و مشهود گردد احتیاج بدلیل و شهود نماند

ای عمّه مکرمه بدر منیر را انوار مبین باید و سراج و هاج را پرتو اثیر بحر اعظم را موج درر بار باید و عنقای مشرق قدم را اوج پر انوار ابر آذری را فیض بهاری شاید و نسیم سحری را روائح جانپوری شجره طیّبه ثمره آبدار آرد و معین صافی آب خوش گوار روح مسیحائی حیات ابدی بخشد و عصای موسوی ثعبان مبین بنماید پس معلوم شد که آفتاب را انوار باید و گلزار را رائحه عنبر بار دریا را موج عظیم باید و عنقا را اوج رفیع ظهور مظاهر احدیه محض احیای ارواح در قیص خلق جدید است و اشراق شمس حقیقت محض تربیت و ترقی در جمیع مراتب در این عصر مجید با وجود این نفوس پر نحولی که بذاتها محتاج مربی و محافظ و معین هستند چگونه توانند که مربی آفاق گردند و فائض بر اهل میثاق لا و الله ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش مریض طبیب نگردد و ناتوان پزشک دانا نشود در قرآن میفرماید "يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا نَنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ يَدْعُوا مَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لِبَيْسٍ الْمَوْلَىٰ وَ لِبَيْسٍ الْعَشِيرُ" انصاف باید داشت از نفسی که در تربیت اولاد و عیال و آل عاجز مانده چگونه امید تربیت اهل آفاق نمائیم آیا در این قضیه ذره شبهه و تردید است لا و الله شما در نهایت تصدیق و اطلاعیید و میدانید که چگونه است باز امر را بر خود و بعضی مستور میدارند و مشتبّه مینمایند

ای عمّه عزیزه ابناء برخی از مدعیان که خویشرا مربی کلّ مینخوانند و قطب فلك اعظم میشمارند باین بقعه مبارکه پناه آوردند و بقدر وسع خویش رساله در ایمان و ایقان خود و استدلال بر امر مبارک و بطلان مادون مرقوم نمودند و بخطّ خودشان در نزدامه الله خدیجه سلطان موجود ولی از حرکت و روش و تربیت قسم بترت مبارکه چنان مخجول و در نزد بیگانه و خویش چنان شرمسار و ملول میشدم که ایشان را مجبور بر جوع نمودم حال ملاحظه فرما که چون معین از منبع مخلوط بطین یعنی آب از سرچشمه بگل آمیخته بود چگونه صفا بخشد و سبب حیات گردد" فاعتبروا یا اولی الالباب" آیا انصاف است که بقطره کدره از بحر حیات و عذب فرات محروم شد و بشراره از آفتاب جهاتتاب محبوب گشت لا و الله لا و الله لا و الله

ای عمّه فطنه قسم بمطاف ملاً اعلی که در فطانت و ادراک و عقل و هوش تو بر دیگران که مدعی قطبیت جهان رحمن هستند امتیاز و رحمان داری طفلی را که شما در آغوش مهر و محبت تربیت نموده بودید از هر جهت مشابهت بسائر برادرانش نداشت و مناسبت قبول نمیکرد

ای عمّه خانم گیرم که بعضی لسان عرب ندانند و فصاحت و بلاغت نشناسند و بصحیح و سقیم کلام در آن زبان پی نبرند از این جهت امر بر ایشان مشتبه شود اشعار فارسی از قصائد و غزلیات و مثنوی که در دست است کفایت است یا لله این چه حمیت و غیرت پر مضرت است که چشمها را نابینا نموده و گوشها را ناشنوا سبحان الله این چه سرّیست آخر بعد از صعود حضرت اعلی روحی له الفدا تا بحال چه آثار قدرتی و بزرگواری از ما دون حق نمودار شد که حجاب از مشاهده شمس حقیقت گشت با وجود آنکه حضرت اعلی روح العالمین له الفدا بنص صریح میفرماید "إِيَّاكَ إِيَّاكَ أَنْ تَحْتَجِبَ بِالوَاحِدِ الْبَيَانِيَةِ فَإِنَّهُ خَلَقَ عِنْدَهُ" و واحد بیانی هیجده نفر حروفات حی و نوزدهم خود آنحضرت است ملاحظه کنید میفرماید بمن و حروفات من محتجب مشو و ایمان خویش را بر اقرار و اقبال ما معلق نما و از جمله حروفات جناب قدّوساند که بنص بیان سیزده واحد مرآت در ظلّ او هستند

ای عمّه مهربان قدری در ریاض بیانات حضرت اعلی روح الوجود لمظلومیّة الفدا سیر و سیاحت نمائید و بعضی از ابواب بیان را قرائت و تلاوت فرمائید و تعمق و تفکر کنید که در مواقع متعدده در مراتب و شئون و حقائق مرایا چه بیان میفرماید تا حقیقت حال چون آفتاب واضح و مشهود گردد

يا عمّتي إلى متى تستغرق في الرقاد و تضطجعي في المهاد فاستيقظي من الهجوع و التزمي الخضوع و الخشوع
تالله الحق إن الشمس قد بزغت و إن السحاب قد فازت و أن الأرياح قد هاجت و إن الارض قد اهتزت و ربّت و أنبتت من كلّ زوج بهيج" لو استمعت بأذن واعيه فوالله لسمعت نقرات الناقور من الملاء
الأعلى في ذكر ربك الأبهي هل يغنيك الغدير عن بحر النيمر أو يغنيك نعيم الغراب عن سفير العقاب أو ينفعك طنين الذباب عن هدير الوراق أو يحميك محتظر الهشيم من جنود عمرم عظيم أو يشفيك ويرويك السمّ النقيع و سراب البقيع عن الداء الشديد و العطش في قفر بعيد لا و ربك المجيد الذي أنشأ الخلق الجديد و أنعم بالبصر الحديد لكلّ عبد منيب ذى قلب سليم و خلق عظيم. (عبدالبهاء عبّاس)